

تفسیر مقارن آیه شریفه خمس

محمد فاکر میبیدی*

چکیده

آیه ۴۱ سوره انفال یکی از آیات مورد مناقشه مفسران فریقین است. اهل سنت بر این باور است که تخمیس در آیه، منحصر به غنائم جنگی است؛ در حالی که شیعه به فراغیمنی بودن خمس اعتقاد دارد. افزون بر این، درباره اصناف مذکور در آیه باور غالب اهل سنت بر این است که نام خدا تشریفاتی است و تنها سهم پیامبر ﷺ را باور دارند. درباره مقصود از قرابت و اصناف سه گانه در آیه، دیدگاه های شیعه با اهل تسنن تفاوت ماهوی دارد؛ شیعه تمامی خمس را از آن خاندان پیامبر ﷺ می داند؛ در حالی که اهل تسنن تنها سهم ذوالقربی را برای بنی هاشم قرار می دهد. مقاله با نگاه تطبیقی و مقارن به بررسی این مسائل می پردازد.

واژگان کلیدی

خمس، غنیمت، ریح، سهام بران خمس.

طرح مسئله

منظور از آیه خمس، آیه ۴۱ سوره انفال است که خداوند در آن می‌فرماید:

وَأَعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَلِلرَّسُولِ وَلِذِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسَاكِينِ
وَابْنِ السَّبِيلِ إِنْ كُنْتُمْ آمَنْتُمْ بِاللَّهِ وَمَا أُنزِلْنَا عَلَيَّ عَبْدًا يَوْمَ الْفُرْقَانِ يَوْمَ التَّفَايُتِ الْجَمْعَانِ وَاللَّهُ
عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ.

آیه خمس از جمله آیات مورد اختلاف مفسران شیعه و اهل سنت است؛ مهم‌ترین محور منازعه، تخصیص خمس به غنیمت جنگی، و یا شمول آن نسبت به امور دیگر است. اهل تسنن مدعی انحصار خمس به غنیمت جنگی، و شیعه مدعی فراغنیمتی بودن آن است. از سوی دیگر، این سؤال در بین مفسران شیعه و سنی مطرح است که آیا طرح اصناف شش‌گانه در آیه موجب تقسیم خمس به شش قسمت است، یا اینکه برخی از این اصناف تشریقاتی است و سهم‌شان به دیگری منتقل می‌شود؟ همچنین اینکه مقصود از قرابت در آیه، قرابت با کیست؟ قرابت با غانم یا پیامبر ﷺ، و نیز آیا سیادت و انتساب به پیامبر در اصناف سه‌گانه اخیر شرط است؟

این مقاله بر آن است تا دیدگاه‌های فریقین درباره این آیه شریفه را بررسی و به بخشی از شبهات مطرح در این باره پاسخ دهد.

مفهوم‌شناسی خمس

خُمُس بر وزن کُمُد، با خُمس بر وزن خُلد، به یک معناست و هر دو به معنای یک سهم از پنج سهم می‌باشد؛ چنان که گفته می‌شود: «خمس القوم، اخذت خُمس امواهم.» (فیومی، ۱۴۱۴: واژه خمس) در قرآن کریم خمس و اعشار مشابه بر وزن فُعُل به کار رفته است؛ مانند:

... لَهِنَّ الرَّبْعُ مِمَّا تَرَكَتُمْ إِنْ لَمْ يَكُنْ لَكُمْ وَكَدَّ فَإِنَّ كَانَتْ لَكُمْ وَكَدَّ فَلهِنَّ التَّمَنُّ ... فَلِكُلِّ
وَاحِدٍ مِنْهُمَا السُّدُسُ فَإِنْ كَانُوا أَكْثَرَ مِنْ ذَلِكَ فَهَمُّ شُرَكَاءُ فِي التَّلْثِ. (نساء / ۱۲)

زمان و شأن نزول آیه

مفسران بر این باورند که این آیه شریفه درباره جنگ بدر و غنائم آن نازل شده است. واقعی این آیه را مربوط به غزوه بنی قینقاع می‌داند که در نیمه شوال، و یک ماه پس از جنگ بدر و بیست ماه بعد از هجرت رخ داده است. (الوسی، بی‌تا: ۵ / ۲۰۰) اما آنچه از سیاق آیه و آیات قبل و بعد از آن به دست می‌آید، این

است که آیه به دنبال مشاجره و منازعه بر سر تقسیم غنائم جنگ بدر بوده است. علامه طباطبایی در این باره می‌نویسد: «ارتباط آیات در سوره و صراحت آن به جنگ بدر، کاشف از این است که تمامی سوره - و از جمله آیه غنیمت - درباره واقعه بدر و حوادث پس از آن نازل شده است.» البته ایشان معتقد است آیه خمس بعد از آیه «فَكُلُوا مِمَّا غَنِمْتُمْ حَلَالًا طَيِّبًا» (انفال / ۶۹) نازل شده است. (طباطبایی، بی‌تا: ۹ / ۹)

آغاز این سوره بیانگر این است که عده‌ای از مسلمانان بعد از جنگ بدر بر سر تقسیم غنائم جنگی مشاجره کردند و خداوند برای ریشه‌کن ساختن ماده اختلاف، غنائم را در بست در اختیار پیامبر گذاشت تا هرگونه صلاح می‌داند، آن را مصرف کند و پیامبر ﷺ آنها را در میان جنگجویان به‌طور مساوی تقسیم کرد. (ر.ک: محامد، ۱۳۹۱: ۹۲ - ۹۰)

آیت‌الله مکارم شیرازی درباره این آیه می‌نویسد:

این آیه در حقیقت بازگشت به همان مسئله غنائم است، به تناسب آیاتی که درباره جهاد، قبل از این وجود دارد و از آنجاکه جهاد غالباً با مسئله غنائم آمیخته است، تناسب با ذکر حکم غنائم دارد. سپس حکم را از مسئله غنائم جنگی نیز فراتر برده و به همه درآمدها اشاره کرده است. (مکارم شیرازی، ۱۳۷۴: ۷ / ۱۷۲)

تفسیر آیه

با توجه به این معنا، برخی واژگان آیه نقش اساسی در تفسیر و رسیدن به مراد آیه دارد. از این‌رو ضروری است قبل از ورود به تفسیر آیه، تبیین شوند.

یک. عبارت «وَأَعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ»

این جمله فعلیه که با فعل امر «إِعلموا...» آغاز شده است، بی‌شک گروهی را مخاطب خود قرار داده است. در اینجا دو سخن است؛ نخست اینکه گروه مخاطب در این خطاب کیست؟ با توجه به اینکه روش قرآن در بیان احکام این است که غالباً با خطاب «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا» آغاز و سپس به بیان مأموریت و دستورالعمل‌های عملی و حقوقی می‌پردازد، مانند «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِصَاصُ» (بقره / ۱۷۸) و «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ» (نساء / ۵۹) و در این سوره نیز چند بار تعبیر «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا» (انفال / ۱۵، ۲۰، ۲۴، ۲۶، ۲۹ و ۴۵) آمده است، نباید تردید داشت که مخاطب این آیه نیز مؤمنان هستند. از این‌رو بسیاری از مفسران مخاطب آیه را آشکارا و با تعبیر «أَيُّهَا الْمُؤْمِنُونَ» بیان کرده‌اند. (الوسی، بی‌تا: ۲ / ۳۴۸)

سخن دوم اینکه، برخلاف دیگر موارد که قرآن کریم با صیغه و یا ماده امر، نهی و یا جمله خبریه که متضمن انشاست، به تشریح و بیان مأموریه پرداخته است، در اینجا به جای «أخمسوا غنائمکم» یا «خمسوا»، با تعبیر «اعلموا أنّما غنمتم» حکم را بیان کرده است. با مرور در موارد کاربرد این شیوه در قرآن کریم، از جمله مواردی در خود این سوره مانند «واعلموا أنّ الله یحول بین المرء و قلبه و أنّه إلیه تُحشرون» (انفال / ۲۴) و «وإن تولّوا فاعلموا أنّ الله مولاکم نعم المولیٰ و نعم النصیر» (انفال / ۴۰) می‌توان دریافت شارع در مقام نوعی تنبیه و هشدار به مخاطب و بیان اهتمام به شأن خمس است. به‌هرصورت، با جمله «واعلموا أنّما غنمتم من شیءٍ فإنّ لله خمسَه» و آوردن کلمه «أن» در آغاز و انجام کلام، با تأکید تمام، تشریح خمس غنائم و اموال را به مسلمین اعلام نمود و در حقیقت مانند «کتبَ علیه أنّه من تولّاه فأنّه یضله» (حج / ۴) است. علامه طباطبایی می‌نویسد: «ایه در مقام تشریح حکم ابدی خمس مانند دیگر تشریحات قرآنی است.» (طباطبایی، بی‌تا: ۹ / ۹۱) دروزه، از مفسران اهل‌تسنن معاصر که قرآن را براساس ترتیب نزول تفسیر کرده است، در زمینه تشریح حکم خمس می‌نویسد: «این آیه گرچه درباره غنائم جنگ بدر نازل شده است، اما شیوه تشریح به‌طور مطلق آمده است تا حکم مستمر همه غنائم را بیان کرده باشد.» (دروزه، ۱۳۸۳: ۷ / ۵۰) وی سپس می‌افزاید: «این به‌لحاظ تاریخ تشریح قرآنی، اولین حکم مالی رسمی تعریف‌شده است که به‌موجب آن، حاکم اسلامی که در وجود پیامبر ﷺ ظهور کرده است، براساس مصالح اسلامی هزینه نماید.»

معنای غنیمت

غَنیمه، غُنْم و مغنم از نظر ساختاری مصدر، و جمع آنها غنائم و مغانم است. برخی لغویان غنیمت را به فایده بردن از چیزی که پیش از آن مالک نبوده، معنا کرده‌اند. (ابن‌فارس، ۱۴۲۰: واژه غنم) راغب، از لغت‌شناسان قرآنی معتقد است غُنْم، به ضم غین، در اصل به‌معنای مال دشمن است که انسان بدان دست می‌یابد؛ سپس در هر چیزی که به انسان می‌رسد، خواه از دشمن باشد یا غیر دشمن، به‌کار رفته است. (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲: واژه غنم) مجموع این کلمات مفید این معناست که غُنْم و غنیمت در اصل به مالی گفته می‌شود که متقوم به چند عنصر است: حصول بدون مشقت، نبودن مالکیت قبلی، عدم شراکت غیر در آن و قرار گرفتن در دسترس انسان. لکن هرکدام از ارباب لغت، به یکی از ویژگی‌ها اشارت کرده‌اند؛ از این‌رو هیچ تهافتی بین کلمات فوق وجود ندارد؛ چراکه تماماً بر وصول و دسترسی بر مال دلالت می‌کند.

مفسران شیعه معتقدند به دلیل اطلاق غنیمت و عرف لغت، خمس در هر سودی که به دست بیاید، واجب است؛ خواه از غنائم باشد یا از سود کار و تجارت یا گنج و معدن و غوص و امثال آن که در کتب فقهی آمده است. (طوسی، بی تا: ۵ / ۱۲۳) علامه طباطبایی نیز در تفسیر آیه می نویسد: «غنم و غنیمت یعنی رسیدن به فایده؛ خواه از راه تجارت باشد یا کار و یا جنگ، و در این آیه به حسب مورد نزول، بر غنیمت جنگی منطبق شده است.» (طباطبایی، بی تا: ۹ / ۸۹) براساس این دیدگاه، غنیمت دو کاربرد دارد: یکی معنای خاص که منظور همان است که در میدان جنگ و با مقاتله به دست می آید و می توان آن را غنیمت جنگی نامید؛ دوم معنای عام که افزون بر غنیمت جنگی، شامل ارباب مکاسب، گنج، معدن و غوص نیز می شود. از این رو در تعریف غنیمت به معنای خاص گفته اند: «ما اخذ من الکفار ان کان مع القتال فهو غنیمة.» (سیوری، بی تا: ۱ / ۲۴۸)

مفسران اهل سنت از جمله ابن عربی می نویسند: «سه اصطلاح داریم: أنفال، غنائم و فیه. مراد از أنفال، زیادی بر اصل است و غنیمت جنگی نیز داخل همین مقوله است؛ چون فزونی بر مال حلال است؛ و فیه مالی است که به وسیله جنگ به دست می آید و مؤمنان از آن بهره مند می شوند.» (ابن عربی، بی تا: ۲ / ۸۳۶) فخر رازی نیز «ما غنمتم» را به غنیمت جنگی تفسیر کرده و در تعریف آن می نویسد: «غنیمت در شریعت عبارت است از اموالی که از مشرکان به وسیله قهر و غلبه و جنگیدن به دست مسلمین می افتد.» (رازی، ۱۴۲۰: ۱۵ / ۱۲۴) کیا الهراسی نیز می نویسد: «مراد از غنیمت، مال کفار است که با قهر و غلبه به دست مسلمین می افتد و هر چند لغت اقتضای تخصیص را ندارد، لکن عرف شرع، لفظ غنیمت را مقید به این نوع نموده است.» (کیا الهراسی، ۱۴۰۵: ۳ / ۱۵۶) قرطبی نیز با قبول این سخن می افزاید: آنچه از کفار به مسلمین می رسد، دو گونه است: اول مالی که بدون جنگ و نبرد به دست می آید؛ دوم مالی که با جنگ از دشمن گرفته می شود. نوع اول را فیه، و نوع دوم را غنیمت نامیده است. (قرطبی، ۱۳۶۴: ۸ / ۱)

تغییر در مفاد غنیمت

در اینکه مورد نزول «ما غَنِمْتُمْ»، جنگ بدر و تقسیم غنائم آن است، جای بحث و گفتگو نیست؛ بحث در این است که آیا مراد از غنیمت تنها غنائم جنگی است، یا دیگر مغانم را نیز شامل می شود؟ و اگر به فرض مربوط به جنگ باشد، آیا می توان در آیه تصرف و آن را تضييق نمود یا توسعه داد؟ اگر بتوان چنین تصرفی کرد، باید گفت حق با مفسران شیعه است؛ وگرنه باید پذیرفت سخن اهل سنت به واقع نزدیک تر است.

با مراجعه به آرای فقهی و تفسیری دانشمندان شیعه و سنی به خوبی معلوم می شود که آیه

شریفه، از تزییق و توسعه در امان نمانده است. به عبارت دیگر، مفاد آیه از یک سو از محدوده غنیمت خاص فراتر رفته و از سوی دیگر، در غنائم جنگی نیز تخصیص خورده است. از این رو لازم است ابتدا توسعه و تخصیص‌های آیه بررسی شود.

دانشمندان شیعه، اعم از فقها و مفسران معتقدند غنیمت مذکور در آیه، فراتر از غنیمت جنگی است؛ لذا شامل اموال و امور دیگر نیز می‌شود. (تجفی، ۱۳۶۷: ۱۶ / ۹) استدلال این فقها چنین است که در مفهوم واژه «غُنْم»، خصوصیت قتال و حرب لحاظ نشده است. این مطلب از اینکه واژه غُنْم در مقابل واژه «غُرْم» قرار دارد، به خوبی روشن می‌شود و این کاربرد چنان مشهور است که می‌گویند: «من له الغنم، فعليه الغرم». غنیمت و مغنم نیز از همین واژه و معنا مشتق است؛ از این رو منحصر به غنائم جنگی نیست. اگر این سخن رخ نماید که واژه غنیمت در اثر کثرت استعمال در غنائم جنگی، حقیقت عرفیه شده و شارع نیز همین معنا را اراده کرده است، باید گفت اگر به فرض درخصوص واژه غنیمت این گونه باشد، در کاربرد فعل ماضی «غَنِمْتُمْ» و نیز «مغانم» نمی‌توان چنین ادعایی کرد. مؤید این سخن، کاربرد واژه مغانم در ریح و سودهای غیر جنگی، بلکه سودهای اخروی است؛ چنان که قرآن می‌فرماید: «فَعَنْدَ اللَّهِ مَغَانِمٌ كَثِيرَةٌ.» (نساء / ۹۵)

همان گونه که ملاحظه شد، در بینش اهل تسنن مراد از «ما غَنِمْتُمْ» که خمس بدان تعلق دارد، غنیمت جنگی است؛ اما با رجوع به آثار فقهی آنها روشن می‌شود که اینان افزون بر غنائم جنگی، اموال و امور دیگری را نیز متعلق خمس می‌دانند. البته اهل تسنن به طور مستقل از خمس بحث نکرده‌اند؛ لکن در بحث از زکات، به اموری که متعلق خمس است، اشارت کرده‌اند. در اینجا نیز ممکن است گفته شود منظور از خمس که در ادامه زکات بیان شده، همان زکات است که به مقدار یک پنجم تعیین شده است؛ از این رو ارتباطی به خمس مصطلح نزد شیعه ندارد. لکن این سخن درستی نیست؛ چراکه خود فقهای اهل تسنن تصریح کرده‌اند که مصرف خمس اموالی چون معدن، رکاز، کنز و ... همان مصرف خمس غنیمت است و به همین خاطر در تفصیل و شرح آیه خمس آمده است.

مؤید دیدگاه شیعه، تعبیر «مِنْ شَيْءٍ» در ادامه آیه است؛ زیرا کلمه «من»، بیانیه است که ابهام در «ما» موصول را برطرف می‌کند. این نکته‌ای است که نه تنها مفسران ادیب، بلکه مفسران مذاهب مختلف و با گرایش‌های گوناگون کلامی، فقهی، عرفانی و ... به نوعی به آن اذعان دارند.

در خصوص «مِنْ شَيْءٍ»، سه دیدگاه از مفسران شیعه به چشم می‌خورد:

۱. خاص «غنیمت»؛ بعضی بر این باورند که استفاده عموم از آیه بعید است؛ زیرا ظهور آیه در غنیمت جنگی بوده و بهتر است «شیء» فقط به غنیمت تفسیر شود و وجوب خمس در موارد هفت‌گانه

دیگر را از ادله فراقرائی چون اجماع و اخبار جستجو کرد. همچنین معتقدند غیر از غنیمت جنگی، کنز، غوص، ارباح مکاسب و بقیه اموال، مشمول اصل عدم خمس است. (کاظمی، ۱۳۶۵: ۲ / ۸۱)

۲. کلی نسبی؛ برخی معتقدند معنای «من شیء» هر آنچه را که اسم شیء بر آن درست آید، حتی ریسمان و چوب، شامل می‌شود؛ زیرا لفظ «شیء» به دلیل تنکیر و تنوین، اقتضای عموم دارد و هر چیز ریز و درشتی را دربر می‌گیرد؛ اما شامل کنز، معدن و غوص نمی‌شود؛ چراکه این امور سه‌گانه به دلیل روایی، مشروط به نصاب شده است. (کاشانی، ۱۴۲۳: ۳ / ۴۱)

۳. عموم بدون تخصیص؛ بدین معنا که «من شیء» بدون استثنا شامل غنیمت از هر چیزی، اعم از غنیمت جنگی و مغانم غیر جنگی، بلکه هر نوع فایده و سود حلال می‌شود. مؤید این وجه، کاربرد واژه غنیمت در قرآن است که می‌فرماید: «فَعِنْدَ اللَّهِ مَغَانِمٌ كَثِيرَةٌ» (نساء / ۹۴)، «إِذَا أَنْطَلَقْتُمْ إِلَىٰ مَغَانِمٍ لِّتَأْخُذُواهَا» (فتح / ۱۵) و «وَمَغَانِمٌ كَثِيرَةٌ يَأْخُذُونَهَا» (فتح / ۱۹) بنابراین غنیمت شامل هر نوع محصول اعم از صنعت، زراعت، تجارت، هبه و هدیه می‌شود؛ مگر اینکه دلیلی بر استثنا وجود داشته باشد.

مفسران اهل سنت نیز به صراحت بیان داشته‌اند که مفاد «مِنْ شَيْءٍ» این است که هر آنچه اسم شیء بر آن صادق باشد و به تعبیر خودشان «حتى الخيط والمخيط» (نخ و سوزن)، در دایره «ما غنمتم» قرار دارد. (رازی، ۱۴۲۰: ۱۵ / ۴۸۵؛ نیشابوری، ۱۴۱۶: ۳ / ۴۰۱، آلوسی، بی‌تا: ۵ / ۲۰۰؛ حقی برسوی، بی‌تا: ۳ / ۳۴۷) برپایه این بینش، مراد از شیء تنها مال کافر است که در غنیمت جنگی نمود یافته است. در این دیدگاه، اموالی که در دسترس انسان قرار می‌گیرد، اقسامی دارد: یک قسم مالی است که متعلق زکات است؛ قسم دوم معدن و رکاز و دفینه‌هاست که متعلق خمس است؛ قسم سوم غنیمت است که متعلق خمس بوده و آیه غنیمت تنها به این قسم اشارت کرده است؛ قسم چهارم، ارباح مکاسب است که تماماً برای مالک آن است.

البته باید توجه داشت که در این دیدگاه، دو استثنا در تقسیم خمس وجود دارد؛ یکی زمین که در راستای تعمیر، و دوم سَلَب که در راستای تخصیص است. پیشوای مالکیه می‌گوید: آیه، زمین غنیمتی را نیز مشمول خمس می‌داند. (قرطبی، ۱۳۶۴: ۸ / ۵) لکن بیشتر مفسران اهل تسنن، زمین غنیمتی را از دایره حکم تخمیس خارج کرده و معتقدند: زمین از آن همه مسلمین است و نمی‌توان با تخمیس، آن را در اختیار غانمین قرار داد. (همان: ۴) در فقه و تفسیر شیعه نیز اراضی از تقسیم بین غانمین استثنا شده است. (نجفی، ۱۳۶۷: ۱۶ / ۶ و ۶۷ و ۲۶ / ۲۸۲)

استثنای دوم، سَلَب است. سلب به فتح «لام»، چیزی است که همراه جنگجو در میدان جنگ

است؛ از قبیل لباس، سلاح و مرکب. (ابن منظور، بی تا: کلمه سلب) فقها نیز مواردی چون لباس، عمامه، کلاه، زره، سپر، سلاح، نیزه و چاقو را به عنوان سلب برشمرده‌اند. (نجفی، ۱۳۶۷: ۲۱ / ۱۹۰) در روزگار حاضر چه بسا سلب شامل وسایلی چون ساعت، موبایل، دوربین عکاسی، قلم، چکمه و امثال آن نیز شود؛ اما سلاح، به خصوص سلاح‌های سنگین، تابع قوانین حکومت و نظام است. به لحاظ تفسیری، هر چند عموم «مِنْ شَيْءٍ» در آیه شریفه مفید این معناست که همه آنچه به غنیمت گرفته می‌شود، باید تخمیس و تقسیم شود، اما افزون بر زمین، سلب نیز جزو مستثنیات است. البته ممکن است مالکیت مقاتل نسبت به سلب را مشروط به اجازه قبلی پیامبر و امام کنیم. (همان: ۱۸۶) برخی علمای اهل تسنن معاصر نیز معتقدند اعطای سلب از اختیارات پیامبر و امام است و اینکه پیامبر ﷺ فرمود: «مَنْ قَتَلَ قَتِيلًا فَلَهُ سَلْبُهُ»، در حقیقت تصرفی است که از مقام امامت و سیاست صورت گرفته است، نه به عنوان رسالت و نبوت. (زحیلی، بی تا: ۶ / ۴۱۸)

به هر صورت با تعمق در ادله، تتبع در آثار و دقت در تعبیر قرآنی و تفسیری می‌توان دریافت که در الفاظ آیه و ظهور آن تصرفاتی صورت گرفته است که قرآن پژوه را به سمت وسعت معنا سوق می‌دهد:

۱. واژه «غَنِمْتُمْ» که صیغه ماضی است، منحصر به غنائم جنگی گذشته نیست؛ بلکه شامل غنائم آینده نیز می‌شود؛ و گرنه باید آیه را تنها به غنائم جنگ بدر تا هنگام نزول آیه منحصر نمود.
۲. مفسرانی که می‌گویند مراد از «مَا غَنِمْتُمْ» غنائم جنگی است، آن را از غنیمت جنگ بدر به غنائم دیگر جنگ‌ها سرایت داده و آیه را منحصر به مورد نزول ندانسته‌اند. این یک قاعده تفسیری است که مورد نزول آیه، تخصیص نمی‌زند. (طباطبایی، بی تا: ۹ / ۹۱)
۳. ظاهر «أَتَمَّا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ» همه آن چیزی است که در جنگ و قتال به دست می‌آید و همه چیز، حتی خیط و مخیط را شامل می‌شود؛ در حالی که در مورد سلب، اسیران و زمین‌ها تخصیص خورده است؛ بدین بیان که اولی از آن قاتل، دومی از آن امام، و سومی از آن مسلمین است. (قرطبی، ۱۳۶۴: ۸ / ۴) شیعه نیز معتقد است افزون بر زمین، «صَفْوُ الْمَالِ» و «قَطَاعِ الْمُلُوكِ» نیز از تخمیس و تقسیم بین غانمین بیرون است. امام صادق علیه السلام در روایتی می‌فرماید: «قَطَاعِ الْمُلُوكِ كُلِّهَا لِإِمَامٍ، وَ لَيْسَ لِلنَّاسِ فِيهَا شَيْءٌ». نیز در روایتی از امام کاظم علیه السلام می‌خوانیم که فرمود:

لِلْإِمَامِ صَفْوُ الْمَالِ، أَنْ يَأْخُذَ مِنْ هَذِهِ الْأَمْوَالِ، صَفْوُهَا: الْجَارِيَةَ الْفَارِهَةَ، وَ الدَّابَّةَ الْفَارِهَةَ، وَ الثَّوْبَ، وَ الْمَتَاعَ مِمَّا يَجِبُ أَوْ يَشْتَهَى، فَذَلِكَ قَبْلَ الْقِسْمَةِ وَ قَبْلَ إِخْرَاجِ الْخُمْسِ. (حر عاملی، ۱۴۰۹: ۹ / ۵۲۴)

مفاد آیه و قواعد تفسیری

درخصوص تفسیر این آیه، دست‌کم سه قاعده مهم تفسیری می‌تواند حضور داشته باشد که لازم است بدان توجه نمود:

۱. قاعده سیاق

مراد از سیاق، قرینه متصل به سخن است که اجزای مختلف آن را به‌منزله کلام واحد، مرتبط و متناسب با هم قرار می‌دهد و موجب ظهور معنای مراد می‌شود. به‌هرصورت سیاق سوره انفال، به‌خصوص آیات قبل و بعد از آیه مورد بحث، درباره جنگ است و این موجب می‌شود تا گفته شود این آیه نیز درباره غنائم جنگ است؛ به‌خصوص اینکه فضا و سبب نزول نیز جنگ بدر بوده است. برخی نوشته‌اند وقتی خدا طبق «وَقَاتِلُوهُمْ حَتَّىٰ لَا تَكُونَ فِئْتَةً» (انفال / ۳۹) امر به قتال کرد، حکم غنیمت را نیز بیان نمود. (رازی، ۱۴۲۰: ۱۵ / ۴۸۴) بعید نیست اهل تسنن با توجه به شأن نزول آیه که معرکه جنگ است، به قاعده سیاق تمسک کرده باشند. اما حقیقت این است که اقتضای سیاق، ابتدا سریان حکم از جنگ بدر به دیگر جنگ‌هاست، سپس تسری آن به گستره «ما غنمتم». ناگفته نماند که مفسران اهل تسنن اشارتی به دلیل تخصیص به غنائم نکرده‌اند؛ جز اینکه کیا الهراسی و قرطبی این تخصیص را مستند به عرف شرع و اتفاق مسلمین می‌دانند. (کیا الهراسی، ۱۴۰۵: ۳ / ۱۵۶؛ قرطبی ۱۳۶۴: ۸ / ۱) لکن باید توجه داشت که اولاً، با مخالفت شیعه اتفاقی در کار نیست؛ ثانیاً وحدت‌نظر اهل تسنن در مسئله، اتفاق واقعی نیست؛ بلکه نوعی اشتراک نظر طولی و تقلید خلف از سلف است.

۲. قاعده «العبرة بعموم اللفظ»

روشن است که بین دیدگاه شیعه و اهل تسنن در «مَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ» تفاوت است؛ هم از ناحیه تفسیر غنیمت در «مَا غَنِمْتُمْ» و هم در شمول شیء در «مِنْ شَيْءٍ». همان‌گونه که اشاره شد، راز این تفاوت ممکن است در تمسک اهل تسنن به قاعده سیاق و تمسک شیعه به قاعده‌ای دیگر باشد؛ بدین معنا که با فرض جاری بودن قاعده سیاق و نقش سبب نزول در تعیین معنای «ما غنمتم» به غنائم، در اینجا قاعده دیگری نیز جاری می‌شود که به قاعده «العبرة بعموم اللفظ» لا بخصوص السبب» معروف است. مفاد این قاعده بدین بیان است که عموم لفظ بر خصوص مورد سبب، مقدم است. (طباطبایی، بی‌تا: ۵ / ۳۷۰) به تعبیر دیگر، مناسبت به آیه و مورد به وارد تخصیص نمی‌زند.

۳. رجوع به بیان نبوی و امام

بنابر بینش شیعی، پیامبر ﷺ و امامان معصوم ﷺ و در بینش اهل تسنن، پیامبر ﷺ و صحابه به عنوان مفسران قرآن می‌توانند کلیت و اجمال قرآن را تشریح و یا تفصیل دهند. این اصل بعد از ثبوت صدور و دلالت، بر همه قواعد حاکم است. در مصادر اهل تسنن، روایاتی از پیامبر ﷺ وجود دارد که تنها تقسیم غنائم را بیان کرده است. (سیوطی، ۱۴۰۴: ۳ / ۱۸۵) بدیهی است این دسته از روایات هرگز بیانگر انحصار خمس در غنیمت نیست. همچنین بنابر نظر اهل سنت، تفسیر نقلی صحابه اگر متواتر یا محفوف به قرائن قطعی و یا ملحق به آن باشد، حجت است. (طباطبایی، بی‌تا: ۱۲ / ۲۶۲) تفسیر درایی صحابه نیز اگر به عنوان مشاهده حسی در هنگام نزول بوده و از طریق صحیح و معتبر نقل شده باشد، ارزش دارد؛ اما اگر به صرف اجتهاد باشد، به خودی خود ارزشی ندارد. از سوی دیگر، دلیلی هم نداریم که صرف عنوان صحابی، مصحح سخنان و مجوز پذیرش آن باشد. سخن تابعیان نیز اگر به صورت نقل از صحابی از پیامبر ﷺ باشد، در حکم روایات است و اگر با اجتهاد خود به تفسیر پرداخته‌اند، با تفسیر دیگر مفسران تفاوتی ندارد. روشن است که تفسیر غنائم به غنائم جنگی از سوی تابعیان، بیشتر نتیجه اجتهاد آنهاست.

اما برپایه بینش روایی شیعه، غنیمت جنگی یکی از موارد متعلق خمس است؛ چنان که در روایت صحیح علی بن مهزیار از امام جواد ﷺ می‌خوانیم که حضرت فرمود:

... فَأَمَّا الْغَنَائِمُ وَالْفَوَائِدُ فَهِيَ وَاجِبَةٌ عَلَيْهِمْ فِي كُلِّ عَامٍ قَالَ اللَّهُ تَعَالَى «وَأَعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَلِلرَّسُولِ...» وَالْغَنَائِمُ وَالْفَوَائِدُ يَرْحُمُكُمُ اللَّهُ فَهِيَ الْغَنِيمَةُ يَغْنَمُهَا الْمَرْءُ وَالْفَائِدَةُ يُفِيدُهَا ... (حر عاملی، ۱۴۰۹: ۹ / ۵۰۱)

نیز در روایتی از امام صادق ﷺ می‌خوانیم که در تفسیر آیه شریفه فرمود:

«وَأَعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ...» وَاللَّهُ الْإِفَادَةُ يَوْمَ يَوْمٍ إِلَّا أَنَّ أَبِي جَعَلَ شَيْعَتَنَا مِنْ ذَلِكَ فِي حِلٍّ لِيَرْكُوا. (همان: ۵۴۶)

نتیجه

با توجه به دلایل زیر که نتیجه مباحث گذشته است، باید گفت «ما غنیمتم» عموم و شمول داشته و شامل هر نوع ربح و سودی می‌شود:

۱. نفی انحصار کاربرد واژگان غنیمت، مغانم و غنیمتم در خصوص غنائم جنگی.

۲. توسعه در متعلق خمس از غنیمت و سرایت آن به رکاز و معدن در فقه اهل سنت.
۳. اخراج زمین از گستره وسیع «ما غَنِمْتُمْ» و «من شیء» و اختصاص آن به غیر زمین.
۴. تضییق دایره غنیمت به وسیله استثنای «خیره» و «صفایا».
۵. مصلحت‌اندیشی امام مسلمین که می‌تواند مورد تقسیم و مصرف را تغییر داده و عملاً از ظهور آیه دست بکشد.

۶. عدم تخصیص مورد نزول آیه به غنائم جنگ بدر.
۷. بیان مفسران حقیقی قرآن که براساس حدیث ثقلین، قرین قرآن‌اند و جدایی‌شان از یکدیگر امکان‌ناپذیر است.

در نهایت، رأی صائب این است که بگوییم غنم و غنیمت عبارت است از رسیدن به فایده، خواه از راه تجارت باشد یا کار و یا جنگ، که در این آیه به حساب مورد نزول، بر غنیمت جنگی منطبق شده و نیز اینکه «مَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ»، منحصر به غنائم جنگی نیست؛ بلکه فراغنیمتی است. ممکن است این مسئله رخ نماید که واژه غنیمت در اثر کثرت استعمال در غنائم جنگی، به منزله حقیقت عرفیه شده و شارع مقدس نیز همین معنا را اراده کرده است؛ لکن باید گفت اگر به فرض درخصوص واژه غنیمت این گونه باشد، در کاربرد فعل ماضی «غَنِمْتُمْ» و نیز «مغانم» نمی‌توان چنین ادعایی نمود. مؤید این سخن، کاربرد واژه مغانم در ریح و سوده‌های غیر جنگی است؛ چنان که قرآن می‌فرماید: «فَعِنْدَ اللَّهِ مَغَانِمٌ كَثِيرَةٌ.» (نساء / ۹۴) همچنین اگر گفته شود برخی روایات شیعه مانند روایت ابن سنان از امام صادق علیه السلام که می‌فرماید: «لَيْسَ الْخُمْسُ إِلَّا فِي الْغَنَائِمِ خَاصَّةً.» (حر عاملی، ۱۴۰۹: ۹ / ۴۸۵) بیانگر انحصار خمس در غنائم است، در پاسخ می‌گوییم وقتی ادله قطعی و روایات معتبر بر وجوب خمس وجود دارد، ادعای اختصاص وجهی نداشته و چنین روایتی تاب مقاومت ندارد. (نجفی، ۱۳۶۷: ۱۶ / ۴۶)

اما در مورد شبهه تحلیل خمس در عصر غیبت که مفاد برخی روایات از جمله روایت پیش‌گفته مؤذن بن عیسی از امام صادق علیه السلام که فرمود: «... إِلَّا أَنَّ أَبِي جَعَلَ شِيعَتَنَا مِنْ ذَلِكَ فِي حِلِّ لَيْزِكُوا» است، (حر عاملی، ۱۴۰۹: ۹ / ۵۴۶) پاسخ اینکه، این موضوع ممکن است نسبت به حق مخصوص امام باشد، نه همه خمس، و یا مربوط به زمان خاص آن امام باشد. (همان: ۵۱) همچنین ادله قطعی وجوب خمس، اقوی و مقدم بر این گونه روایات است.

دو. عبارت «فَأَنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ»

رکن رکن آیه خمس، همین تعبیر کوتاه، ولی پرمعناست که به اصل تشریح حکم خمس پرداخته

است. عبارت پیش از این فقره برای تهمید صدور این حکم و بیان متعلق آن، و عبارت مابعد این فقره، بیانگر مصرف و سهم‌داران خمس است.

چنان‌که گذشت، خُمُس و خُمُس هر دو به معنای یک سهم از پنج سهم است. اما در اصطلاح فقهای شیعه، خمس عبارت است از حق مالی‌ای که خداوند آن را به‌عنوان اکرام، به‌زای صدقه برای پیامبر ﷺ و بنی‌هاشم قرار داده است. (همان: ۲) امثال این تعاریف مقتبس از روایات معصومین ﷺ است؛ چنان‌که امام صادق ﷺ در روایتی می‌فرماید: «انَّ اللَّهَ لَا الْاَهُوَ لَمَّا حَرَّمَ عَلَيْنَا الصَّدَقَةَ أَنْزَلَ لَنَا الْخُمُسَ، فَالْصَّدَقَةُ عَلَيْنَا حَرَامٌ، وَ الْخُمُسُ لَنَا فَرِيضَةٌ، وَ الْكِرَامَةُ لَنَا حَالًا.» (حر عاملی، ۱۴۰۹: ۹ / ۲۷۰) در واقع مراد از «اصل» در تعاریف این است که خداوند در قرآن مستقیماً سهمی از اموال را به آنان اختصاص داده است. در مقابل این اصل، اموالی است که در اصل سهم خدا بوده و با اختیار پیامبر ﷺ به آنان بازگشت می‌کند. اما در آثار فقهی اهل تسنن، به‌دلیل عدم اعتقاد به چنین خمسی و الحاق موارد آن به زکات، تعریفی از خمس و احکام آن به‌چشم نمی‌خورد.

البته باید توجه داشت که خمس پیش از اسلام نیز سابقه دارد؛ چنان‌که نقل است عدی بن حاتم گفته است: من در جاهلیت رُبْع می‌پرداختم و در اسلام خُمُس پرداخت کردم؛ یعنی امرا و فرماندهان لشکر در جاهلیت یک‌چهارم از غنائم جنگی را از غانمین می‌گرفته و در مسیر مشخصی مصرف می‌کردند که اسلام آن را به یک‌پنجم کاهش داده است. (ابن منظور، بی‌تا: ۶ / ۶۶) اخبار نیز مؤید این مطلب است. در حقیقت خمس به‌نوعی جزو احکام امضایی به‌شمار می‌رود؛ چنان‌که در روایتی از امام صادق ﷺ که مبین وصیت پیامبر ﷺ به علی ﷺ است، بدان اشاره شده است. (حر عاملی، ۱۴۰۹: ۵ / ۳) به‌هرصورت تردیدی نیست که فلسفه حکم خمس در کنار حکم فیء و انفال، تعدیل امور اقتصادی است؛ چنان‌که قرآن می‌فرماید: «كَيْ لَا يَكُونَ دُولَةً بَيْنَ الْأَغْنِيَاءِ مِنْكُمْ.» (حشر / ۷)

برخی مفسران اهل تسنن معتقدند این بخش از اموال در اختیار حاکم اسلامی قرار گرفته تا آن را براساس مصالح اسلامی هزینه نماید. (دروزه، ۱۳۸۳: ۷ / ۵۰) این سخن در هنگام تشکیل حکومت اسلامی بروز بیشتری دارد و رهبر اسلامی با بسط ید، اموالی که از طریق خمس و سهم امام در اختیار دارد، در اموری که ردیف بودجه ندارد، هزینه می‌کند. اما راز اختصاص سهمی به خویشاوندان پیامبر ﷺ در قالب سهم سادات - چنان‌که در روایات آمده - این است که این سهم در عوض زکات و صدقات است که برای اقربای پیامبر ﷺ حرام است. در روایتی از امیرالمؤمنین ﷺ می‌خوانیم که فرمود: «... وَ لَمْ يَجْعَلْ لَنَا سَهْمًا فِي الصَّدَقَةِ أَكْرَمَ اللَّهُ نَبِيَّهُ وَ أَكْرَمَنَا أَنْ يُطْعَمَنَا أَوْ سَاخَ مَا فِي أَيْدِي النَّاسِ.» (کلینی، ۱۳۶۵: ۱ / ۵۳۹) در روایتی نیز فرمود:

... إِنَّمَا جَعَلَ اللَّهُ هَذَا الْخُمْسَ خَاصَّةً لَهُمْ دُونَ مَسَاكِينِ النَّاسِ وَأَبْنَاءِ سَبِيلِهِمْ عَوْضًا لَهُمْ مِنْ صَدَقَاتِ النَّاسِ تَنْزِيهَاً مِنَ اللَّهِ لَهُمْ لِقَرَابَتِهِمْ بِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَكَرَامَةً مِنَ اللَّهِ لَهُمْ عَنْ أَوْسَاحِ النَّاسِ ... (همان)

در مرویات اهل تسنن نیز همین معنا به چشم می خورد؛ چنان که طبری از مجاهد نقل می کند که گفته است: «... كان النبي ﷺ و ذو قرابته لا يأكلون من الصدقات شيئاً لا يحل لهم فللنبي ﷺ خمس الخمس و لذي قراباته خمس الخمس.» نیز از علی رضی الله عنه روایت شده است که فرمود: «الصدقة علي رسول الله ﷺ فعوضه سهمان من الخمس عوضاً مما حرم عليه و حرمها علي أهل بيته خاصة دون أمته.» (سیوطی، ۱۴۰۴: ۳ / ۱۸۵)

سه. عبارت «فَأَنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَلِلرَّسُولِ وَلِذِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسَاكِينِ وَأَبْنِ السَّبِيلِ» قرآن کریم براساس این فقره از آیه، خمس را متعلق به شش صنف می داند که عبارتند از: ۱. خدا؛ ۲. پیامبر ﷺ؛ ۳. خویشاوندان؛ ۴. ایتم؛ ۵. مساکین؛ ۶. در راه ماندگان. لکن در بین مفسران شیعه و سنی این سخن مطرح است که آیا طرح این اصناف شش گانه موجب تقسیم خمس به شش قسمت می شود، یا اینکه برخی از این اصناف تشریفاتی است و سهم شان به دیگری منتقل می شود؟ وانگهی منظور از قرابت در آیه، قرابت با غانم است یا پیامبر ﷺ، و آیا سیادت و انتساب به پیامبر ﷺ در اصناف سه گانه اخیر شرط است یا نه؟

قرآن در پیشاپیش همه سهم ها، سهمی برای خود قرار داده و فرموده است: «فَأَنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ.» تفسیر ذات مقدس باری تعالی روشن است و نیازی به شرح ندارد؛ لکن از این جهت که خداوند براساس ادله عقلی و نقلی، مالک مطلق هستی است، چنان که فرموده: «لِلَّهِ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا فِيهِنَّ» (مائده / ۱۲۰) باید دید اختصاص سدس الخمس، یعنی یک ششم از یک پنجم غنیمت به خدا چه مفهومی دارد؟

بی تردید مالکیت مطلقه الهی نسبت به هستی، مالکیت تکوینی است و اختصاص سهم به خدا در این آیه، مالکیت تشریحی است و به عنوان سهم مستقل، معنای خاص خود را دارد. این معنا در چند وجه متصور است؛ نخست اینکه براساس آموزه های مشابه در قرآن، سبیل الله یک مسیر مصرف سهم الله است؛ مانند اینکه فرمود: «الَّذِينَ يُتَّقُونَ أَموالَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ» (بقره / ۲۶۲) که باید به عنوان فی سبیل الله، در زمان پیامبر ﷺ و یا بعد از آن توسط غانم هزینه شود. دوم اینکه در زمان پیامبر ﷺ این سهم باید در اختیار آن حضرت قرار گیرد و بعد از ایشان، در اختیار ولی و امام هر زمان قرار گیرد؛ چنان که در روایت عبدالله بن بکیر از امام باقر و امام صادق رضی الله عنهما می خوانیم که فرمودند: «خمس الله

للامام، حُسنُ الرِّسولِ للامام، حُسنُ ذوی القربی لقرباة الرسول الامام، و البیتامی یتامی الرسول، و المساکین منهُم، و ابناء السبیل منهُم، فلا یخرج منهُم الی غیرهم.» (حر عاملی، ۱۴۰۹: ۹ / ۵۱۰)

اهل تسنن دو دیدگاه عمده درباره سهم خدا دارند؛ نخست اینکه بیان سهم خدا برای تبرک و شرافت است. فخر رازی ضمن تأیید و تأکید بر اینکه خدا سهم واقعی ندارد، می نویسد: خمس، پنج قسمت می شود که یک سهم از آن پیامبر ﷺ و یک سهم برای اقربای آن حضرت از بنی هاشم، سه سهم نیز برای یتیمان، مساکین و ابناء السبیل است. (رازی، ۱۴۲۰: ۱۵ / ۴۸۵) بدیهی است این بدان معنا نیست که سهم خدا و سهم پیامبر ﷺ، یعنی دوششم به آن حضرت داده می شود؛ بلکه با نادیده گرفتن سهم خدا، یک پنجم به آن حضرت داده می شود. قول دوم اینکه، سهم خدا باید در امور کعبه هزینه شود. (همان)

سهم بعدی، سهم پیامبر ﷺ است که براساس نص قرآن کریم و بینش شیعی، یک سهم از شش سهم است. اهل تسنن در سهم داری پیامبر ﷺ سخن یکسانی ندارند؛ برخی معتقدند پیامبر اصلاً سهمی ندارد و نام مبارکش مانند نام خدا، تشریفات است؛ از این رو خمس، چهار قسمت می شود. در مقابل این دیدگاه، برخی از اهل تسنن بر این باورند که همه غنیمت در اختیار پیامبر ﷺ است و به هر نحو که بخواهد، می تواند آن را مصرف می کند؛ اگر خواست، تقسیم می کند و اگر نخواست، تقسیم نمی کند. (ر.ک به: قرطبی، ۱۳۶۴: ۸ / ۳) لکن با فرض اینکه قرآن کریم شش سهم مستقل را مطرح می کند که طبعاً هر کدام معنای خاص خود را دارد، بنابر دیدگاه شیعه، سهم آن حضرت تقریباً ۳٪ از کل غنیمت (تقریباً یک سی ام)، و برپایه باور اهل تسنن، سهم آن حضرت دقیقاً ۴٪ آن (یک بیست و پنجم) است.

سومین سهم از آن خویشاوندان است. قُرب در لغت به معنای فاصله بین قوم و محل آب دادن اغنام است که در حقیقت فاصله اندکی به شمار می آید. قُربی، مانند قُرب، قرابة و قربة، مصدر و به معنای نزدیک - در مقابل بُعد - است؛ با این تفاوت که قُرب در مکان، قُربة در مکان و منزلت، و قرابة و قُربی در خویشاوندی کاربرد دارد. (فیومی، ۱۴۱۴: کلمه قرب) ولی به نظر می رسد در فرهنگ قرآن خویشاوندی نزدیک در قُربی تعبیه شده باشد؛ چنان که می فرماید: «وَإِذَا حَضَرَ الْقِسْمَةَ أُولُو الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسَاكِينَ فَارْزُقُوهُمْ مِنْهُ» (نساء / ۸)، «فَاتِ ذَا الْقُرْبَىٰ حَقَّهُ وَالْمَسْكِينِ وَالْيَتَامَىٰ» (روم / ۳۸) و «قُلْ لَنَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَىٰ.» (شوری / ۲۳) بدیهی است که در این آیات، صرف خویشاوندی مطرح نیست؛ بلکه خویشاوندان خاص و نزدیک مراد است. به هر صورت در تفسیر قُربی در آیه غنیمت، دیدگاه شیعه از اهل تسنن متمایز است.

هرچند به حسب ظاهر آیه، ذوالقربی مطلق است و شامل اقربای پیامبر ﷺ و اقربای غانم می‌شود، اما این اطلاق به وسیله روایات به اقربای پیامبر ﷺ تقیید خورده است؛ بدین معنا که منظور از ذی القربی، اقربای پیامبر ﷺ از نسل هاشم^۱ است که منطبق بر بنی‌عبدالمطلب است؛ چنان‌که حماد بن عیسی از امام کاظم علیه السلام روایت می‌کند که حضرت فرمود: «هَوَلاءِ الذِّينَ جَعَلَ اللهُ لَهُمُ الخُمْسَ هُمْ قُرَابَةُ النَّبِيِّ وَ هُمْ بَنُو عَبْدِالمَطْلَبِ ...» (حر عاملی، ۱۴۰۹: ۹ / ۲۷۷)

اما اهل تسنن سه تفسیر از ذی القربی دارند؛ مالک، سفیان ثوری و اوزاعی مانند شیعه معتقدند فقط بنی‌هاشم مراد است. (قرطبی، ۱۳۶۴: ۸ / ۱۲) شافعی و احمد از فقها و مجاهد، قتاده، ابن جریج و مسلم بن خالد از مفسران اهل سنت بر این باورند که مراد از ذوالقربی، بنی‌هاشم و بنی‌عبدالمطلب است. برخی نیز گفته‌اند مراد، همه قبیله قریش است؛ به این دلیل که پیامبر ﷺ به هنگام انذار اقربا و در عمل به آیه «وَأَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ» (شعراء / ۲۱۴) بر کوه صفا ندا داد: «يَا مَعْشَرَ قُرَيْشٍ أَنْقِذُوا أَنْفُسَكُمْ مِنَ النَّارِ يَا مَعْشَرَ بَنِي كَعْبِ بْنِ لُؤَيٍّ أَنْقِذُوا أَنْفُسَكُمْ مِنَ النَّارِ يَا مَعْشَرَ بَنِي عَبْدِمَنْفٍ أَنْقِذُوا أَنْفُسَكُمْ مِنَ النَّارِ يَا مَعْشَرَ بَنِي هَاشِمٍ أَنْقِذُوا أَنْفُسَكُمْ مِنَ النَّارِ ...» (ابن حنبل، بی‌تا: ۲ / ۳۶۰؛ قرطبی، ۱۳۶۴: ۱۳ / ۱۴۳) لکن این روایت از دو وجه با مشکل روبه‌روست؛ نخست آنکه، با ظاهر قرآن مخالف است؛ چراکه همه قریش، بنی‌کعب و بنی‌عبدمناف با عشیره اقربین سازگار نیست. دوم اینکه، با روایات دیگر در تعارض است؛ از جمله اینکه طبری نقل می‌کند چون آیه «وَأَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ» نازل شد، پیامبر ﷺ ندا داد: «یا فاطمة بنت محمد، یا صفیة بنت عبدالمطلب، اتقوا النار و لو بشق تمره». نیز در روایت دیگری آمده است که به هنگام نزول آیه، پیامبر ﷺ از اهل بیت و صفیة (در تقسیم‌بندی خاندان، دایره کوچک‌تر از قبیله است) خود شروع کرد. بنابر روایت دیگری نیز از بنی‌هاشم دعوت کرد. (طبری، ۱۴۱۲: ۱۹ / ۷۶) فخر رازی می‌نویسد: هنگامی که این آیه نازل شد، پیامبر ﷺ بر صفا قرار گرفت و ندا داد: «یا بنی‌عبدالمطلب، یا بنی‌هاشم، یا بنی‌عبدمناف، یا عباس عم محمد، یا صفیة عمه محمد إني لا أملك لكم من الله شيئاً ...» (رازی، ۱۴۲۰: ۲۴ / ۵۳۶) وانگهی حتی اگر بپذیریم منظور از

۱. هاشم [عمرو] بن عبدمناف، سرسلسله هاشمیون، چهار فرزند پسر به نام‌های شبیه (عبدالمطلب)، اسد (پدر فاطمه بنت اسد)، نضله و صفیة داشت که تنها از عبدالمطلب فرزندان پسر باقی مانده است که عبارتند از: عبدالله، ابوطالب، ابولهب (عبدالعزی)، عباس، حمزه، حارث، ضرار، زبیر، مقوم، [جحل و غیداق]. از این فرزندان نیز تنها عبدالله، ابوطالب، ابولهب و حارث دارای فرزند بودند. (ر.ک به: ابن حزم، ۱۴۰۳: ۱۴) از میان فرزندان عبدالمطلب تنها از ابوطالب و عباس، فرزند پسر باقی مانده است. (نجفی، ۱۳۶۷: ۱۶ / ۹۰) بنابراین کسانی که سلسله اجدادشان به عباس (عبدالله بن عباس و عبیدالله بن عباس) و ابوطالب (علی علیه السلام، جعفر و عقیل) منتهی شود، هاشمی هستند.

«اقربین» در آیه انذار، همه قریش اند و آیه، مفید عموم اقبایست، باید گفت در آنجا دعوت به اسلام مطرح است؛ از این رو دستور داده شد از نزدیکان شروع کند که همه قبیله قریش را دربر می‌گیرد؛ اما در برنامه خمس، اعطای حق مطرح است؛ لذا باید با آیه «فَاتِ ذَا الْقُرْبَىٰ حَقَّهُ وَالْمِسْكِينَ وَابْنَ السَّبِيلِ» (روم / ۳۹) و آیه مودت «قُلْ لَّا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِنَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَىٰ» (شوری / ۲۳) مقایسه شود. از این رو، هیچ مفسر، محدث و فقیهی نگفته است که همه افراد مشمول در آیه «أَنْذَرْتُكُمْ عَشِيرَتَكِ الْأَقْرَبِينَ»، مشمول آیه «قُلْ لَّا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِنَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَىٰ» هستند.

دلیل رأی دوم این است که به هنگام جدا کردن سهم ذوالقربی در خیبر بین بنی‌هاشم و بنی‌عبدالمطلب، عثمان اعتراض کرد که ما منکر فضیلت بنی‌هاشم به دلیل مکاتشان نسبت به شما نیستیم؛ اما چرا به فرزندان عبدالمطلب می‌دهی، ولی ما را محروم می‌کنی؟ ما همه یکی هستیم! حضرت فرمود: «إنهم لم یفارقونی فی جاهلیة ولا إسلام، و إنما بنوہاشم و بنوالمطلب شی واحد.» (نیری بصری، بی‌تا: ۲ / ۶۴۴) ضمن اینکه عثمان بن عفان از نوادگان هاشم نیست؛ بلکه از برادرزادگان اوست.

شایان ذکر است بین رأی نخست که مطابق با دیدگاه شیعه است، با رأی دوم تفاوتی به چشم نمی‌خورد؛ زیرا چنان که بیان شد، بنی‌هاشم با بنی‌عبدالمطلب منطبق بر یکدیگرند. ممکن است گفته شود اگر مراد از ذی‌القربی، خاندان پیامبر ﷺ باشند و سه گروه بعدی، یعنی یتیمان، مساکین و ابن‌السبیل نیز از همین خاندان باشند، باید پذیرفت که صاحبان خمس سه صنف، یعنی خدا، پیامبر ﷺ و اقربای آن حضرت خواهد بود و دیگر بیان شش مورد، معنا و مفهومی ندارد. برخی گفته‌اند با تفسیر ذی‌القربی به امام معصوم ﷺ که پس از پیامبر ﷺ زمام امور مسلمین را برعهده دارد، مشکلی باقی نمی‌ماند. (نجفی، ۱۳۶۷: ۱۶ / ۸۶) ابن‌شهر آشوب این سخن را به مفرد بودن ذی‌القربی ربط داده و می‌نویسد: مفرد بودن برای این است که بیان کند ذی‌القربی، امام پس از پیامبر ﷺ است؛ زیرا اگر امام و جانشین پیامبر ﷺ مقصود نباشد، چنین لازم می‌آید که موارد عطف، یعنی یتامی، مساکین و ابن‌السبیل، غیر ذوی‌القربی باشند؛ چراکه عطف، اقتضای مغایرت دارد. (ابن‌شهر آشوب مازندرانی، ۱۴۱۰: ۲ / ۱۰۷) بعضی در رد این سخن گفته‌اند: ممکن است از تعبیر به مفرد، اراده جنس شده باشد، و لزوم تغایر عطف را می‌توان با عطف خاص بر عام، و یا عنایت ویژه حل نمود. (سیوری، بی‌تا: ۱ / ۲۳۵)

هرچند سخن مذکور ممکن است ناتمام باشد؛ چراکه در زمان رسالت، امامت امام مطرح نبوده است و به‌ناچار باید گفت منظور، زمان پس از پیامبر ﷺ است که در این صورت، رسالت مفهومی ندارد، لکن بیان اخیر نیز خالی از اشکال نیست؛ چراکه با عطف خاص بر عام این مشکل رخ می‌نماید

که صاحبان سهام پنج مورد بیشتر نیستند. لکن آنچه در اینجا می‌توان گفت این است که با حفظ تغایر عطف، مراد از ذی‌القربی، اقربای نزدیک پیامبرند، قطع‌نظر از نیازمندی، و سه گروه بعدی، اقربای نیازمند آن حضرت‌اند. در حقیقت حقی که برای ذی‌القربی معین شده است، حکمت دیگری غیر از نیاز مادی دارد؛ سهم ذی‌القربی طبق تشخیص نبوی است و سهم‌های دیگر، به خویشان پیامبر ﷺ اختصاص دارد؛ چنان‌که پیامبر ﷺ پس از نزول آیه «وَأَتْ ذَا الْقُرْبَىٰ حَقَّهُ وَالْمَسْكِينِ وَابْنَ السَّبِيلِ» (اسراء / ۲۶؛ نحل / ۹) فدک را به فاطمه علیها السلام عطا کرد. (سیوطی، ۱۴۰۴: ۶ / ۲۶۲)

به‌هرصورت ظاهر آیه مفید این معناست که ذی‌القربی، مشروط به فقر و نیاز نیستند؛ هرچند ابوحنیفه قید فقر را بدان افزوده است. ابن‌عربی ضمن نقل ادعای ابوحنیفه، آن را نوعی نسخ ناروا می‌داند. (ابن‌عربی، بی‌تا: ۲ / ۸۶۰)

آیه شریفه در فقره بعدی به بیان سهم‌داران سه‌گانه دیگر، یعنی یتیمان، نیازمندان و در راه ماندگان اشارت کرده است. یتامی و ایتام، جمع یتیم، به‌معنای کودکی است که پدر خود را از دست داده است. (جوهری، ۱۴۰۷: کلمه یتیم) یتیم در مقابل «عجی» به‌معنای کسی که مادرش را از دست داده باشد، قرار دارد و اگر هر دو (پدر و مادر) را از دست داده باشد، به او «لطیم» گفته می‌شود. (فیومی، ۱۴۱۴: کلمه یتیم) واژه یتیم هرچند در لغت به هر کسی که پدر خود را از دست داده، اطلاق می‌شود، اما در عرف شرع، با توجه به بحث حجر، منظور کسی است که علاوه‌بر نداشتن پدر، به مرحله بلوغ و رشد نیز نرسیده است؛ چنان‌که در روایتی امام کاظم علیه السلام درباره پایان یتیمی می‌فرماید: «إِذَا احْتَلَمَ وَعَرَفَ الْأَخْذَ وَالْعَطَاءَ» هرگاه محتلم شود و دادوستد را بشناسد. (حر عاملی، ۱۴۰۹: ۱ / ۴۴)

واژه «مسکین» از ریشه «سکن سکوناً» به‌معنای بی‌حرکت است؛ اما اینکه چرا به نیازمند، مسکین گفته می‌شود، به این دلیل است که نزد مردم، ساکن و بی‌حرکت است، و یا به این دلیل که احتیاج و نیازش او را از حرکت باز داشته است. (فیومی، ۱۴۱۴: کلمه سکن) به‌هرصورت مقصود از مسکین، فرد نیازمند است. ارباب لغت می‌گویند: مسکین یعنی فقیر، و گاهی نیز به‌معنای ذلت و ضعف است. (جوهری، ۱۴۰۷: کلمه سکن) محققان در باب فرق بین فقیر و مسکین به سه فرق اشارت کرده‌اند: اول اینکه، فقیر کسی است که بخشی از زندگی‌اش اداره می‌شود و مسکین یعنی کسی که اصلاً نمی‌تواند زندگی خود را اداره کند. دوم اینکه، فقیر نیازمند زمین‌گیر است، ولی مسکین نیازمند سالم است. سوم اینکه، فقیر درخواست نمی‌کند، ولی مسکین سؤال می‌کند. (سیوری، بی‌تا: ۱ / ۲۳۵) اگر بپذیریم که مسکین بدحال‌تر از فقیر است، (فیومی، ۱۴۱۴: کلمه سکن) تفاوت دوم درست به‌نظر نمی‌رسد.

از کاربرد این دو واژه در قرآن نیز می‌توان به تفاوت آنها پی برد؛ چراکه فقیر در بیشتر موارد در برابر غنی به کار رفته است، مانند: «إِنْ يَكُنْ غَنِيًّا أَوْ فَقِيرًا»، (نساء / ۱۳۵) و مسکین بیشتر به کسی اطلاق شده که نیاز فوری دارد؛ چنان‌که در کفارات آمده است: «فِدْيَةُ طَعَامِ مَسْكِينٍ» (بقره / ۱۸۴) و «إِطْعَامُ عَشْرَةِ مَسَاكِينٍ» (مائده / ۸۹ و ۹۵) بدیهی است که طعام، مصرف روزانه است؛ خلاف کمک‌های دیگر که قابل نگهداری ماهانه و سالانه می‌باشد. مؤید این تفاوت، عطف مسکین بر فقیر در مصرف صدقات است که می‌فرماید: «إِنَّمَا الصَّدَقَاتُ لِلْفُقَرَاءِ وَالْمَسْكِينِ». (توبه / ۶۰) در نتیجه می‌توان گفت وضع مسکین بدتر از فقیر، و نیازش بیشتر است.

واژه «ابن السبیل» به معنای کسی است که در راه مانده است و هزینه بازگشت به شهر خود را ندارد. (ابن منظور، بی تا: ۱۱ / ۳۲۱) از این رو به چنین شخصی «ابن السبیل» گفته می‌شود که ملازم راه است، و یا اینکه مسافرت او را در این وضعیت قرار داده است.

شیعه، هاشمی بودن را شرط دریافت این سهام می‌داند. فاضل مقداد، از فقه‌القرآن نویسان شیعه به صراحت می‌گوید: این سهام سه‌گانه از آن فرزندان عبدالمطلب است. (سیوری، بی تا: ۱ / ۲۵۰) یتیم و مسکین به اعتبار نیازشان مستحق خمس‌اند؛ مسافر در راه مانده نیز مجاز به دریافت خمس است و به قرینه تقابل ابن السبیل با مسکین، معلوم می‌شود که فقر در وطن شرط نیست؛ بلکه نیاز در سفر برای دریافت خمس، کافی است. البته ممکن است با توجه به آیه «وَلَا تَعَاوَنُوا عَلَيِ الْإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ» (مائده / ۲) که متضمن نهی از تعاون بر اثم و تعدی است، سفر طاعت و یا دست‌کم سفر عدم معصیت را شرط بدانیم.

نکته شایان ذکر اینکه، در روایات مربوط به زکات که آن را بر اقربای پیامبر حرام کرده است، دو تعبیر به چشم می‌خورد: یکی لفظ بنی‌هاشم؛ مانند روایت جعفر بن ابراهیم که می‌گوید: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: «اتحل الصدقة لبني هاشم؟ فقال: إنما الصدقة الواجبة على الناس لا تحل لنا». (حر عاملی، ۱۴۰۹: ۹ / ۲۷۲ و ۲۷۶ - ۲۷۵) دوم، لفظ بنی‌عبدالمطلب؛ مانند روایت زراره از امام باقر و امام صادق علیه السلام که می‌فرمایند: «ان الصدقة لا تحل لبني عبدالمطلب». (همان: ۲۶۸) به نظر می‌رسد این دو منطبق بر یکدیگر باشد؛ زیرا همان‌گونه گفته شد، به لحاظ تاریخی نوادگان پسر هاشم منحصر از عبدالمطلب باقی مانده‌اند. اما اهل تسنن دیدگاه دیگری دارند. به‌طور کلی اهل تسنن شش نظریه در تقسیم خمس دارند که بیان آنها می‌تواند ما را در آگاهی از دیدگاه آنها نسبت به سه سهم اخیر یاری کند:

۱. تقسیم شش‌گانه مطابق ظاهر آیه؛ طبق این تقسیم، سهم خدا بنابر یک نظر به کعبه، و طبق

نظر دیگر به نیازمندان می‌رسد.

۲. برخی مفسران پیشین چون منهال بن عمرو - از اصحاب امام باقر علیه السلام و ثقه نزد اهل تسنن - به تبع اهل بیت معتقدند همه خمس از آن یتیمان، مساکین و ابناء السبیل از اهل بیت است.
۳. به نظر شافعی، خمس پنج قسمت می‌شود: یک سهم عبارت است از سهم خدا و رسول که برای پیامبر است و در مصالح مؤمنین مصرف می‌شود؛ بقیه نیز طبق آیه بین چهار صنف اقربا، یتامی، مساکین و ابن السبیل تقسیم می‌شود.
۴. به نظر ابوحنیفه، خمس سه قسمت شده و به ایتم، مساکین و ابن السبیل داده می‌شود؛ سهم پیامبر و اقربای آن حضرت با رحلتش از میان رفته و سهم خدا نیز در مسجد و لشکر و قضاوت هزینه می‌شود.
۵. اختیار غنیمت به دست امام بوده و بسته به اجتهاد وی است؛ همه را می‌گیرد، بخشی را به اجتهاد خود به اقربای پیامبر علیه السلام می‌دهد و بقیه را در مصالح مسلمین هزینه می‌کند. (قرطبی، ۱۳۶۴: ۸ / ۱۱) ابن عربی مالکی نیز همین دیدگاه را دارد. (ابن عربی، بی تا: ۲ / ۸۶۰) قرطبی که خود مالکی مذهب است، این نظر را پسندیده و آن را دیدگاه مالکیه و سخن و عمل خلفای چهارگانه می‌داند.
۶. برخی معتقدند نام خدا و پیامبر علیه السلام در صدر کلام، تشریفاتی است و خمس به چهار قسمت بعدی تقسیم می‌شود. (طوسی، بی تا: ۵ / ۱۲۴) دلیل قرطبی برای این نقل، روایت نبوی است که در جنگ حنین فرمود: «یا ایها الناس إنه لا یجلی لی مما آفأ الله علیکم قدر هذه إلا الخمس والخمس مردود علیکم.» (نسائی، ۱۴۰۶: ۷ / ۱۳۱) باید توجه داشت موضوع روایت، فیه است نه غنیمت. آری، در صورتی که فیه را با غنیمت یکسان بدانیم، همان حکم غنیمت را خواهد داشت.
- در نتیجه، شیعه هم در اقربا و هم در اصناف سه گانه، هاشمی بودن را شرط می‌داند؛ ولی اهل تسنن این شرط را تنها در ذی القربی معتبر می‌دانند. طبیعی است دیدگاه شیعه با عنایت به تفاوت تعبیر زکات، اعم از واجب (زکات مصطلح) و مستحب (صدقات) از یک سو، و تعبیر خمس از سوی دیگر، بیشتر سازگاری دارد. از این رو برای هر کدام مصارفی بیان فرموده است؛ درباره زکات، مصارف هشت گانه معین نمود و فرمود: «إِنَّمَا الصَّدَقَاتُ لِلْفُقَرَاءِ وَالْمَسْكِينِ وَالْعَامِلِينَ عَلَيْهَا وَالْمَوْلَى قُلُوبُهُمْ وَفِي الرِّقَابِ وَالْغَارِمِينَ وَفِي سَبِيلِ اللَّهِ وَابْنِ السَّبِيلِ فَرِيضَةً مِنَ اللَّهِ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ» (توبه / ۶۰) و برای خمس، مصارف شش گانه مقرر کرد و فرمود: «فَأَنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَلِلرَّسُولِ وَلِذِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسْكِينِ وَابْنِ السَّبِيلِ.» مورد اشتراک اسمی در هردو، الله، مساکین و ابن السبیل است و موارد متفاوتش در خمس، خدا، پیامبر، ذی القربی و یتیمان، و در زکات، فقرا، عاملان زکات، مولفه قلوبهم، اسرا و ورشکستگان اند. در نهایت می‌توان گفت مجموع اینها انسان را به این سمت سوق می‌دهد که

اینها دو چیزند؛ زکات برای عموم مردم، و خمس از آن پیامبر ﷺ و خاندان آن حضرت است. درخصوص آیه خمس، مسائل دیگری وجود دارد که باید تبیین شود:

۱. سهم امام و سهم سادات

عقیده شیعه در باب خمس براساس روایات، از جمله روایت امام کاظم علیه السلام که می‌فرماید:

يُقَسَّمُ بَيْنَهُمُ الْخُمْسُ عَلَيَّ سِتَّةَ أَشْهُمٍ سَهْمٌ لِلَّهِ وَ سَهْمٌ لِرَسُولِ اللَّهِ وَ سَهْمٌ لِذِي الْقُرْبَى
وَ سَهْمٌ لِلْيَتَامَى وَ سَهْمٌ لِلْمَسْكِينِ وَ سَهْمٌ لِأَبْنَاءِ السَّبِيلِ فَسَهْمٌ لِلَّهِ وَ سَهْمٌ لِرَسُولِ اللَّهِ
لَأُولِي الْأَمْرِ مِنْ بَعْدِ رَسُولِ اللَّهِ وَرَأْتَهُ وَ لَهُ ثَلَاثَةُ أَشْهُمٍ؛ سَهْمَانِ وَرَأْتَهُ وَ سَهْمٌ مَقْسُومٌ
لَهُ مِنَ اللَّهِ، وَ لَهُ نِصْفُ الْخُمْسِ كَمَلًا وَ نِصْفُ الْخُمْسِ الْبَاقِي بَيْنَ أَهْلِ بَيْتِهِ فَسَهْمٌ
لِأَبْنَائِهِمْ وَ سَهْمٌ لِلْمَسْكِينِهِمْ وَ سَهْمٌ لِأَبْنَاءِ سَبِيلِهِمْ يُقَسَّمُ بَيْنَهُمْ عَلَيَّ الْكِتَابِ وَ السُّنَّةِ ...
(حر عاملی، ۱۴۰۹: ۹ / ۵۱۳)

این است که نیمی از آن، یعنی سهم خدا، پیامبر و ذی‌القربی در اختیار امام قرار می‌گیرد و نیمی دیگر میان یتیمان، مساکین و در راه ماندگان از اولاد هاشم تقسیم می‌شود. از سوی دیگر در بینش فقهای شیعه، اعطای سهام سه‌گانه اخیر به فرزندان عبدالمطلب، به اجماع همه مسلمین جایز بوده و با آیه کریمه، موافقت قطعی دارد و اگر به غیر آنان پرداخت شود، مخالفت احتمالی با قرآن، و با مخالفت شیعه، مخالف قطعی با اجماع است. اگر از سوی اهل سنت گفته شود الفاظ آیه عام بوده و این اختصاص، خود تخصیص است، در پاسخ باید گفت ذوی‌القربی نیز عام است و شامل بنی‌هاشم و غیر بنی‌هاشم می‌شود؛ درحالی‌که خود شما آن را به بنی‌هاشم اختصاص داده‌اید؛ همان‌گونه که یتیم، مسکین و ابن‌السبیل نیز عام و مشترک بین مسلمان، ذمی و کافر است؛ درحالی‌که اختصاص به مسلمان دارد.

لازم به ذکر است از درون ادوات و تعابیر آیه، تساوی یا تفاوت توزیع خمس به‌دست نمی‌آید، مگر تعبیر «لام» در «فَأَنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَ لِلرَّسُولِ وَ لِذِي الْقُرْبَى ...» که شافعیه آن را برای تملیک و در نتیجه، بسط آن بر همه اصناف دانسته است. مالکیه و حنفیه آن را برای بیان مصرف دانسته و در نتیجه، معتقد به عدم لزوم بسط هستند. (قرطبی، ۱۳۶۴: ۸ / ۱۱) در این میان، شیعه نیز معتقد است بسط واجب نیست، اما افضل است؛ (سیوری، بی‌تا: ۱ / ۲۳۴) چراکه آیه تنها در مقام بیان مصرف است، نه بیشتر. آری، بسا بتوان گفت اگر عدد نیازمندان همه اصناف و نیازشان مساوی باشند، بعید نیست که بتوان فتوا به لزوم تساوی داد؛ اما اگر چنین تساوی‌ای وجود نداشته باشد، توزیع بالسویه

لزومی ندارد. این حقیقت را می‌توان از روایات نیز استفاده کرد؛ چنان که محمد بن ابی‌نصر در روایتی از امام رضا علیه السلام نقل می‌کند که: «أَفَرَأَيْتَ إِنْ كَانَ صِنْفٌ مِنَ الْأَصْنَافِ أَكْثَرَ أَوْ أَقَلَّ مَا يُصْنَعُ بِهِ؟ قَالَ: ذَلِكَ لِإِي الْأَمَامِ، أَرَأَيْتَ رَسُولَ اللَّهِ كَيْفَ يَصْنَعُ، أَلَيْسَ أَمَّا كَانَ يُعْطِي عَلَيَّ مَا يَرِي.» (حر عاملی، ۱۴۰۹: ۹ / ۵۱۹) این مسئله در روزگاری که خمس به دست و کالا و یا نایبان ائمه معصومین علیهم السلام می‌رسد نیز جاری است.

۲. خمس در عصر حاضر و آینده

ممکن است این پرسش رخ نماید که اگر خمس باید در اختیار امام باشد، در این روزگار که امت اسلام دچار غیبت امام علیه السلام است، سرنوشت خمس چه می‌شود؟ در پاسخ باید گفت به‌حسب ادله مقبوله، سهم امام در عصر غیبت امام زمان علیه السلام در اختیار نایبان آن حضرت که علمای دین هستند، قرار می‌گیرد؛ چراکه مقوله خمس، حق بخشی از امت اسلامی است که باید به مصرف آنها برسد؛ ولی این بدان معنا نیست که به دولت، هرچند اسلامی پرداخت شود؛ مگر اینکه رئیس دولت خود امام و یا زعیم دینی باشد؛ مانند دولت اسلامی ایران که رهبر آن، نایب امام زمان علیه السلام است. در این صورت این وجوه برای برپا داشتن جمعه‌ها، جماعات، برگزاری مراسم حج، تقویت ارتباط افراد با یکدیگر، امر به معروف و نهی از منکر، دعوت و ارشاد در برابر تبلیغات بیگانگان، همچنین نشر علم و دور داشتن علمای دینی از متابعت قدرت‌های نامشروع، امور فرهنگی و ... به ایشان پرداخت می‌شود؛ نه به اعتبار رئیس دولت، بلکه به اعتبار زعامت دینی‌ای که دارند. (مدرسی، ۱۴۱۹: ۴ / ۶۰) بنابراین در عصر حاضر خمس باید به فقیه عادل یا وکلا و مأذونین وی پرداخت شود.

۳. سهام غانمین

برخی گمان برده‌اند با توجه به جریان فتح مکه، چهارپنجم غنیمت بعد از تخمیس آن در اختیار پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و جانشین اوست تا به‌هرنحوه که مصلحت بداند، از جمله تقسیم بین غانمین، عمل کند، نه اینکه بالضروره از آن غانمین باشد. (ر.ک به: قرطبی، ۱۳۶۴: ۸ / ۳) لکن حقیقت این است که با توجه به تعبیر «مَا غَنِمْتُمْ» و اضافه غنیمت به غانمین، بطلان این نظر آشکار است. به عبارت دیگر، از آنجاکه خداوند سبحان در آیه خمس، ارباب خمس و سهام شش‌گانه آن را بیان نمود، معلوم می‌شود چهارپنجم بقیه - به‌استثنای برخی موارد چون زمین و صفایا - از آن خودشان است که براساس نظر اهل تسنن، مابقی غنائم، و برپایه دیدگاه شیعه، بقیه غنائم، مابقی سود تجارت، مازاد در و جواهر دریا، اضافی معادن و ... مال صاحبان آن می‌باشد. درخصوص سهم غانمین ممکن است با توجه به اطلاق

«مَا غَنِمْتُمْ» که خطاب به همه غانمین بوده و تفصیلی بیان نشده است، تساوی بین سواره و پیاده برداشت شود. اما حق این است که این امر را باید در جای دیگر جستجو کرد؛ چنان که امام صادق علیه السلام در روایتی می‌فرماید: «لِلْفَارِسِ سَهْمَانٍ وَ لِلرَّاجِلِ سَهْمٌ». (کلینی، ۱۳۶۵: ۵ / ۴۴) مشهور بین فقها این است که برای راکب دو سهم و برای پیاده، یک سهم است. (نجفی، ۱۳۶۷: ۲۱ / ۱۸۳)

نکته پایانی در آیه خمس اینکه، چنان که صدر آیه با فعل امر و هیئت «اعلموا» که بیانگر مسلم بودن حکم است، آغاز شده و همراه با تأکید و تکرار «أَنَّ» آمده است، ذیل آیه نیز نکته‌ای به چشم می‌خورد که در کمتر تشریحی می‌توان یافت که خود بیانگر اهمیت مسئله خمس است و آن، تعلیق پرداختن خمس به ایمان است که فرمود: «إِنْ كُنْتُمْ آمَنْتُمْ بِاللَّهِ وَ مَا أَنْزَلْنَا عَلَيَّ عَبْدَنَا يَوْمَ الْفُرْقَانِ يَوْمَ التَّقِيَةِ الْجَمْعَانِ». این بدان معناست که عمل به حکم خمس، معلق به ایمان به خدا و قرآن شده است. نیز بدان معناست که معیار سنجش ایمان مدعیان این است که اگر خمس اموال را پرداخت کردند، معلوم می‌شود ایمان دارند؛ وگرنه چیزی جز لقلقه زبان نیست. در ضمن، قرین ساختن حق یتیمان، مساکین و ابن‌السبیل با حق خدا، پیامبر و ذی‌القربی، خود بیانگر اهتمام به حقوق نیازمندان است.

نتیجه

هم شیعه و هم اهل تسنن در تفسیر آیه و تعیین مصادیق سهم‌داران خمس، از روایات پیامبر صلی الله علیه و آله و جانشینان آن حضرت کمک گرفته‌اند و هردو بر این باورند که تشریح خمس برای تعدیل امور اقتصادی جامعه است. شیعه و سنی، به خصوص شیعه، خمس را بدل از زکات می‌دانند. در تمایزها شیعه معتقد است آیه خمس نه ناسخ است و نه منسوخ و به حکم خود باقی است؛ درحالی که اهل تسنن آیه خمس را دست‌کم ناسخ برخی آیات دیگر می‌دانند. شیعه معتقد است غنیمت در مفهوم عرفی و لغوی خود و نیز با تأیید روایات، هرآنچه که انسان به دست می‌آورد، اعم از غنیمت جنگی، غوص، معدن و ارباح مکاسب را شامل می‌شود. بدین معنا، غنیمت جنگی یکی از مصادیق «ما غنمتم» است، نه مصداق انحصاری آن؛ درحالی که اهل سنت غنیمت را منحصرأً به غنائم جنگی تفسیر کرده‌اند. به عقیده شیعه، خمس در تقسیم نخستین، شش قسمت می‌شود و در تقسیم ثانوی، با تجمیع سه قسم اول در یک مجموعه و سه قسم اخیر در مجموعه دیگر، به سهم حاکم اسلامی (پیامبر، امام و ولی) و سهم سادات قسمت می‌شود؛ برخلاف اهل تسنن که سهم خدا را تشریفاتی دانسته و سهم پیامبر صلی الله علیه و آله را مخصوص زمان حیات می‌دانند. براساس نظر شیعه، دریافت‌کنندگان چهار سهم اقربا، یتامی، مساکین و ابن‌السبیل باید منسوب به هاشم و عبدالمطلب باشند.

منابع و مأخذ

الف) کتابها

- قرآن کریم.
- آلوسی بغدادی، سید محمود، بی تا، روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم و السبع المثانی، بیروت، دار احیاء التراث العربی.
- ابن حزم، علی بن احمد، ۱۴۰۳ ق، جمهرة انساب العرب، بیروت، دار الکتب العلمیه.
- ابن حنبل، احمد، بی تا، مسند احمد بن حنبل، قاهره، مؤسسة قرطبة.
- ابن شهر آشوب مازندرانی، محمد بن علی، ۱۴۱۰ ق، مشابه القرآن و مختلفه، تحقیق و مقدمه علامه شهرستانی، قم، بیدار.
- ابن عربی، محمد بن عبدالله، بی تا، احکام القرآن، قاهره، بی تا.
- ابن فارس، احمد بن زکریا، ۱۴۲۰ ق، معجم مقاییس اللغة، تحقیق عبدالسلام محمد هارون، بیروت، دار الجیل، چ دوم.
- ابن منظور افریقی، محمد بن مکرم، بی تا، لسان العرب، همراه با حواشی یازجی و گروهی از لغویان، بیروت، دار صادر.
- جوهری، اسماعیل بن حماد، ۱۴۰۷ ق، الصحاح تاج اللغة و صحاح العربیه، تحقیق احمد عبدالغفور عطار، بیروت، دار العلم للملایین، چ چهارم.
- حر عاملی، محمد بن حسن، ۱۴۰۹ ق، وسائل الشیعه، قم، مؤسسه آل البیت (عج).
- حقی بروسوی، اسماعیل، بی تا، تفسیر روح البیان، بیروت، دار الفکر.
- دروزه، محمد عزه، ۱۳۸۳ ق، التفسیر الحدیث، قاهره، دار احیاء الکتب العربیه.
- رازی، فخرالدین ابو عبدالله محمد بن عمر، ۱۴۲۰ ق، مفاتیح الغیب، بیروت، دار احیاء التراث العربی، چ سوم.
- راغب اصفهانی، حسین بن محمد، ۱۴۱۲ ق، المفردات فی غریب القرآن، تحقیق صفوان عدنان داودی، دمشق و بیروت، الدار الشامیه و دار العلم.
- زحیلی، وهبة بن مصطفى، بی تا، الفقه الإسلامی و أدلته، دمشق، دار الفکر، چ چهارم.
- سیوری، مقداد بن عبدالله، بی تا، کنز العرفان، تحقیق محمدباقر بهبودی، تهران، المکتبه الرضویه لاحیاء الآثار الجعفریه.

۳۰ □ فصلنامه علمی - پژوهشی مطالعات تفسیری، س سوم، تابستان ۹۱، ش ۱۰

- سیوطی، جلال‌الدین، ۱۴۰۴ ق، *الدر المثور فی تفسیر المأثور*، قم، کتابخانه مرعشی نجفی.
- طباطبایی، سید محمدحسین، بی تا، *المیزان فی تفسیر القرآن*، قم، جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.
- طبری، ابوجعفر محمد بن جریر، ۱۴۱۲ ق، *جامع البیان فی تفسیر القرآن*، بیروت، دار المعرفة.
- طوسی، محمد بن حسن، بی تا، *التبیان فی تفسیر القرآن*، مقدمه شیخ آغابزرگ تهرانی و تحقیق احمد قصیر عاملی، بیروت، دار احیاء التراث العربی.
- فیومی، احمد بن محمد، ۱۴۱۴ ق، *مصباح المنیر*، قم، دار الهجرة.
- قرطبی، محمد بن احمد، ۱۳۶۴، *الجامع لأحكام القرآن*، تهران، ناصر خسرو.
- کاشانی، ملا فتح‌الله، ۱۴۲۳ ق، *زبدة التفاسیر*، قم، بنیاد معارف اسلامی.
- کاظمی، جواد بن سعید، ۱۳۶۵، *مسالك الافهام الى آیات الاحکام*، تهران، کتابفروشی مرتضوی.
- کلینی، محمد بن یعقوب، ۱۳۶۵، *الکافی*، تهران، دار الکتب الاسلامیه.
- کیا الهراسی، علی بن محمد، ۱۴۰۵ ق، *احکام القرآن*، بیروت، دار الکتب العلمیه.
- مدرس سی، سید محمد تقی، ۱۴۱۹ ق، *من هدی القرآن*، تهران، دار محبی الحسین علیه السلام.
- مکارم شیرازی، ناصر، ۱۳۷۴، *تفسیر نمونه*، تهران، دار الکتب الإسلامیه.
- نجفی، محمدحسن، ۱۳۶۷، *جواهر الکلام*، تهران، دار الکتب الاسلامیه، چ سوم.
- نمیری بصری، عمر بن شبه، بی تا، *تاریخ المدینة المنورة (أخبار المدینة النبویة)*، تحقیق فهیم محمد شلتوت، بیروت، دار الفکر.
- نسائی، احمد بن شعیب، ۱۴۰۶ ق، *سنن النسائی*، تحقیق عبدالفتاح أبوغدة، الأحادیث مذیلة بأحكام الألبانی علیها، حلب، مکتب المطبوعات الإسلامیه.
- نیشابوری، حسن بن محمد، ۱۴۱۶ ق، *تفسیر غرائب القرآن و رغائب الفرقان*، بیروت، دار الکتب العلمیه.

ب) مقاله‌ها

- محامد، علی، ۱۳۹۱، «تفسیر تطبیقی آیه شریفه انفال»، *مطالعات تفسیری*، ش ۹، قم، دانشگاه معارف اسلامی.